

طرح درس داستان «نامرئی»

نامرئی داستان دختری به نام ایزابل و خانواده اوست. آن‌ها به لحاظ مالی خانواده‌ی پولداری نیستند، اما زندگی خوبی دارند. تا اینکه یک روز متوجه می‌شوند که پول کافی برای پرداخت کرایه و قبض‌هایشان وجود ندارد و مجبور می‌شوند خانه پر از خاطرات خوش را ترک کنند و به آن سوی شهر بروند.

ایزابل با احساسات مختلفی در خودش مواجه می‌شود و تلاش می‌کند که یکی از سخت‌ترین چیزهایی را که هر کسی می‌تواند، ایجاد کند: تغییر! این داستان، داستان کسانی است که در جامعه ما نادیده گرفته می‌شوند و احساس نامرئی بودن می‌کنند.



کلیدواژه‌های داستان: تلاش، امید، فقر، تنهایی، احساس تعلق، ایجاد تغییر.

اهداف:

- ۱) گسترش گنجینه‌ی لغات
- ۲) درک پیامهای اصلی داستان
- ۳) توانایی سخن گفتن در برابر جمع
- ۴) بحث و گفتگو و اظهار نظر درباره‌ی مطالب
- ۵) توانایی بیان احساسات، افکار و تجربه‌های درونی
- ۶) شناخت خود
- ۷) بیان احساسات و تشریح وضعیت دیگران
- ۸) تقویت حساسیت نسبت به وضعیت و احساسات دیگران



گروه سنی: اول تا سوم دبستان

ابزار موردنیاز: کتاب «نامرئی»، کاربرگ به تعداد دانش آموزان.
(در صورت تمایل به اجرای فعالیت، ابزار مربوط به فعالیت را جداگانه

بررسی کنید.)

اجرای طرح: داستان را با نشان دادن تصاویر قصه گویی یا قصه خوانی کنید.

بحث و گفتگو (می توانید از بین سؤالات انتخاب کنید):

▪ پرسش های درک مطلب:

۱. چرا خانواده ی ایزابل تصمیم گرفتند که اسباب کشی کنند؟

۲. خانواده ی ایزابل چه چیزهایی نداشتند و چه چیزهایی داشتند؟

۳. نامرئی یعنی چه؟ فکر می کنی ایزابل وقتی حس می کرد نامرئی است، چه احساسی داشت؟

۴. ایزابل چه کسانی را دید که به نظرش رسید مثل خودش نامرئی هستند؟

۵. ایزابل چه چیزی را ساخت؟

۶. ایزابل چگونه توانست محله شان را تغییر دهد و رنگارنگ کند؟

▪ پرسش هایی برای شناخت خود و دیگران:

۱. فکر می کنید اگر ایزابل خانم پیر، مردی که روی نیمکت می خوابید و پسر مهاجر را نمی دید، داستان چه تغییری می کرد؟

۲. فکر می کنید چه کسانی دور و بر ما هستند که احساس نامرئی بودن می کنند؟

۳. ایزابل برای اینکه دوباره شاد بشود، به چه چیزهایی نیاز داشت؟

۴. اگر ایزابل اینجا در مدرسه ی ما بود، فکر می کنید برای اینکه اطرافش را تغییر بدهد، چه کار می کرد؟ اگر شما جای او بودید چه کار می کردید؟

۵. وقتی کسی احساس نامرئی بودن می کند، ما چه کمکی می توانیم به او بکنیم؟

۶. فکر می کنید دنیا با حضور ایزابل جای بهتری است یا بدتری؟ چرا؟ مگر ایزابل چه ویژگی هایی دارد؟

۷. فکر می کنید هر کدام از این کلمه ها شبیه چه فصلی هستند؟ تنهایی - شادی - غم - خنده - مهربانی



فعالیت (در صورت تمایل):

۱. تصویر زیر را برای بچه‌ها نمایش دهید. از آن‌ها بپرسید که در تصویر چه اتفاقی می‌افتد؟ چگونه آن را احساس می‌کنید؟ احساس آن‌ها در مورد این تصویر چیست؟ به نظر شما چرا این صفحه زیبا و رنگارنگ است؟ توجه آن‌ها را به تک‌تک افراد جلب کنید.



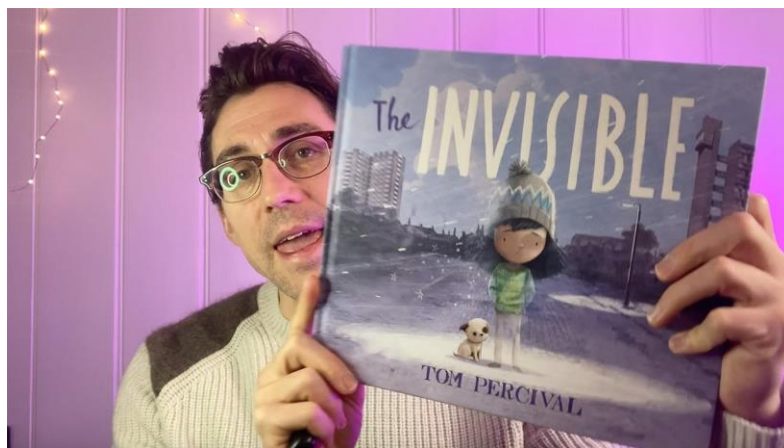
۲. تصویر مقابل را برای بچه‌ها نمایش دهید. از آن‌ها بخواهید که خودشان را جای هریک از افراد زیر بگذارند: ایزابل، مردی که روی نیمکت می‌خوابد، خانم پیر، پسر مهاجر. حالا به جای آن‌ها به دنیا نگاه کنند. سپس بپرسید که چه چیزی می‌بینند؟ چه احساسی خواهند داشت؟ چه کاری انجام خواهند داد؟ این فعالیت می‌تواند به صورت یک فعالیت گروهی و نوشتاری هم انجام شود.

۳. متن زیر را برای بچه‌ها بخوانید یا به زبان ساده بازگو کنید. سپس از بچه‌ها بپرسید که فکر می‌کنند این متن را چه کسی نوشته است. برای آن‌ها توضیح دهید که این متن قصه‌ی زندگی نویسنده‌ی کتاب است. عکس او را نشان دهید و بگویید که او هر روز به کتابخانه می‌رفته و کتاب‌های زیادی امانت می‌گرفته و می‌خوانده است. وقتی بزرگ شده، تصمیم گرفته نویسنده و نقاش کتاب‌های کودکان بشود. نقاشی‌های کتاب را هم خودش کشیده است. سپس از بچه‌ها بپرسید که آن‌ها دوست دارند که وقتی بزرگ بشوند، چه کاره بشوند.

اولین خاطرات من برمی‌گردد به گنج‌های داخل یک کاروان که همیشه از آنجا بیرون را نگاه می‌کردم. آن زمان نمی‌دانستم، اما قرار بود شش سال بعدی عمرم را در همان کاروان در روستای شوریشای جنوبی بگذرانم. کاروان خیلی قدیمی بود، صدای بسته‌شدن درهای توخالی‌اش خیلی اعصاب‌خردکن بود. ما تلویزیون و حتی برق هم نداشتیم. چراغ‌هایی داشتیم که با کبریت روشن می‌شد. آب آشامیدنی را از چشمه‌ای در باغ برمی‌داشتیم، تا اینجا هیچ مشکلی نبود، اما یک روز در آب چشمه یک قورباغه‌ی مرده پیدا کردیم. من و برادرم در کاروان یک اتاق داشتیم؛ هنوز هم آن سرمای تخت فلزی را در زمستان می‌توانم حس کنم. چله‌ی زمستان بود، واقعاً سرد بود و داشتیم یخ می‌زدیم. در یک کلام، ما خیلی فقیر بودیم؛ کفش و لباس‌های دست‌دوم می‌خریدیم. اما من در آن زندگی‌ام دو چیز خیلی مهم داشتم، عشق و کتاب.

کتابخانه‌ی سیاری نزدیک ما بود که همیشه تا پایین آن خیابان پیاده می‌رفتم و با کارت عضویت صورتم هر چندتا کتاب که دلم می‌خواست امانت می‌گرفتم. بعضی از آدم‌ها مثل من خوش‌شانس نیستند و از کودکی به راحتی به چنان کتابخانه‌ای و زیبایی‌های محله‌های جنوب‌شهر دسترسی ندارند. بعضی آدم‌ها علاوه بر فقر مالی، در زندگی‌شان عشق هم ندارند. کودکان زیادی در دنیا در فقر زندگی می‌کنند؛ غذای خوب ندارند، از جای خواب مناسب و گرم محروم‌اند، مدرسه نمی‌روند و شرایط خوبی ندارند. اغلب این کودکان نادیده گرفته می‌شوند و طرح داستان «نامرئی» از همین‌جا در ذهن من شکل گرفت. فقر تنها چیزی نیست که باعث می‌شود مردم بعضی از انسان‌ها را نادیده بگیرند. چیزهای زیادی وجود دارد که می‌گوید «تو متعلق به اینجا نیستی!» و من دلم می‌خواست خلاف این را ثابت کنم و همه‌ی خوبی‌ها و زیبایی‌ها را برشمارم و بگویم فقر چیزی نیست که ما را از هم دور کند، «تو دقیقاً به همین‌جا تعلق داری!»

همه‌ی ما به اینجا تعلق داریم.



۴. از یک یا چند نفر از بچه‌ها بخواهید که خودشان را جای ایزابل بگذارند و در مقابل دوستانشان داستان را خاطره‌گویی کنند. این فعالیت می‌تواند به صورت یک تکلیف گروهی و نوشتاری برای دانش‌آموزان بزرگتر انجام شود. یعنی همه یا بخشی از کتاب را به صورت خاطره از زبان ایزابل بازگو کنند.

۵. تصویر زیر را به بچه‌ها نشان بدهید. در داستان خواندیم که ایزابل تغییر را ساخت. از بچه‌ها بخواهید که به این تصویر خوب نگاه کنند. سپس بگویند که چه چیزهایی نسبت به اولین باری که ایزابل به این محله آمده بود، تغییر کرده است.

